



بنیان‌های زبان شناختی تکنولوژی و تفاوت آن با آفرینندگی معنا در زبان الاهیات

پریسا امیری فرد

دانش آموخته دکتری دانشگاه تهران

هیئت علمی دانشگاه پیام نور، گروه علوم سیاسی استان مرکزی

چکیده

در دوران جدید انسان تکنیکی یک مسئله مهم شناختی دارد. مسئله ریشه در غیاب نفس برای ماشین دارد. مسئله شناختی این انسان معطوف به کاربرد تکنولوژی در زندگی روزمره است که هدف زندگی را به جای غایت در برهان نظم، بر ادبیات تقارن و احتمال در کسب سرمایه و معنایابی براساس سرمایه قرار می‌دهد. سود، منفعت و شادی که البته در غیاب نفس در تکنولوژی و کاربرد ماشین و غایت شدن خود زندگی روزمره در تئولوژی ساخته شده تکنیک براساس احتمالات و تقارن ریاضی در محوریت فیزیک است، سبکی از زندگی را ایجاد می‌کند که سرشار از اضطراب، ترس، احساس گناه و ناامنی است. پیش بینی پذیری حوادث بر اساس قوانین فیزیک و ریاضی در کتاب طبیعت نمی‌تواند با احساس امنیت بدون اضطراب و ترس باشند. الاهیات که مبنای تقدیر و تزکیه نفس را در فلسفه حضور و خلود می‌یابد با متافیزیکی که تئولوژی تکنولوژی (گشتل) را براساس ریاضیات امکان و احتمال و تقارن ها در صدفه رقم می‌زند تمایز و تفاوت دارد.

کلیدواژگان: نفس. اضطراب. تکنولوژی



۱- خلق نام و زبان تکنولوژی:

در دوران حاضر یکی از مشکلات ابداع واژه در حوزه تکنولوژی، معنایابی است. مقوله بندی کردن در خاستگاه طبیعی به دشواری صورت می گیرد. در ترجمه یک واژه که ابزارهای تکنیک در آن مقوله بندی و ابداع شده اند به یک خاستگاه زبانی طبیعی دیگر، معنایابی صورت طبیعی - انسانی صرف ندارد. اگر ابزارهای تکنولوژیک را نگاه کنیم این ابزارها صرفاً یک میراث انسانی نیست که خاستگاه طبیعی بشری داشته باشد مقوله بندی آن ها در سبک زندگی یک سبک زبانی است.

در مقوله بندی بر اساس ماهیت و معنا تمرکز بر موجود است. به موجودات نام گذار یا نام پذیر توجه می شود و طبقه بندی می شوند. در ابداع و نامگذاری آفرینندگی زبانی تکنولوژیک در ترجمه ابزارهای تکنیکی معنا مام زبان نیست اما دایه خوبی در غیاب مادر گمشده است. مام زبان نیست زیرا زبان تکنیک به مسئله متافیزیک پاسخ داده است اما معنا چه در قالب متافیزیک حضور چه در قالب متافیزیک لوگوس محور نمی تواند پاسخ روشنی بیابد. ما می توانیم واژه ای را ابداع کنیم. آفرینندگی خلاقانه در فرآیند معنادهی و نامگذاری داشته باشیم اما مقوله بندی در گروه واژگان اتفاق می افتد. گروه حیوانات، گروه عناصر، گروه پوشاک، گروه...

به گفته ویتگنشتاین اگر کسی بخواهد مدام در من شک برانگیزد و بگوید: ...در آنجا گول خورده ای، باز در آنجا درست و حسابی متقاعد نشده ای، و غیره، و من به خودم اجازه تزلزل ندهم و بر یقین خویش باقی بمانم - در این صورت کار من غلط نمی تواند باشد ولو از همین رو که به این نحو تازه یک بازی تعریف می شود (ویتگنشتاین: ۱۳۹۰، ۲۵۵).

در تکنیکی که زبان خود را می آفریند آیا با شالوده شکن کردن می توان مبنایی غیر گروهی برای دسته بندی و آفرینندگی ایجاد کرد؟ صرف نظر از فیزیک لازم است به این متا پاسخ بگوییم. اما در زبان بدل، متای فیزیک تقارنهایی را رقم می زند که این تقارن ها در واسطه گروه های زبانی است.

آفرینندگی معنا در شعر با آفرینندگی واژه در زبان تکنیک تفاوت دارد. معنا در شعر آفریده می شود اما خلق معنا در واژگان تکنیک یک سوال است که تکنولوژی با زبان متافیزیک در ارتباط است. ما آفرینندگی واژه را در شعر می توانیم با معنا داشته باشیم زیرا شعر نیاز به پرسش در خصوص متافیزیک ندارد بلکه مابعدالطبیعه به معنای هستی انسانی و وجه انسان شناختی آنجا وجود دارد. زبان تکنیک که ابزارهای ماشین را نامگذاری می کند در موقعیت و آفرینندگی معنا با یک استاتیک مواجه است که ریشه در فیزیک و ریاضی و فلسفه احتمال و تقارن دارد. معنایابی زندگی ماشینی هم خود یک ساختار متافیزیکی دارد اما با توجه به مقوله امکان و احتمال و با توجه به تقارن های ریاضی که هم پوشانی در جهان طبیعت دارد. قانون طبیعت یک قانون بر اساس کتاب نوشته شده ریاضیات بر مبنای فیزیک است که معنایابی آن با تقارن ها و احتمالات و امکان های ریاضی است.



مابعدالطبیعه در زبان دین و در زبان کتاب مقدس آهنگین است و نامیرایی آن به زبان آهنگینی باز می‌گردد که حال لازم است تفسیر را با آهنگین بودن آوا پیش برد. این آهنگین بودن شعر نیست که وجه انسان شناختی داشته باشد یک راز است. اسرار نامیرایی و ابدیت است. جاودانگی و خلود در فلسفه حضور است که به طهارت و تزکیه و مراقبه حاصل می‌شود. تکنولوژی و ماشین نفس ندارد که تهذیب و مراقبه نیاز داشته باشد. در مقابل زبان تکنولوژی در فضای کنش و کاربرد ساخته می‌شود. قاعده‌مندی زبان تکنولوژیک در ایده‌زدایی و ارزش‌زدایی از زبان است تا به گفته خودش حساسیت‌های بیشتری را در مسئولیت پذیری ایجاد کند (www.ukessays.com). اما این مسئولیت پذیری چگونه با تقارن زایشی - تقارن اضافی که از نظر کاسیرر «وساطت فزاینده» است در کاربرد ابزارها نوعی این همانی با کاربرد واژگان برقرار می‌کند. «انسان همین که ابزاری را به کار می‌گیرد، آن را نه به عنوان مصنوعی که خود سازنده مشخص آن است، بلکه به عنوان موجودی از آن خود و دارای قدرتی ذاتی، می‌نگرد. این مصنوع به جای آنکه تابع اراده او باشد، به خدا یا دیو خدایی تبدیل می‌شود که اراده انسان وابسته به آن است» (کاسیرر: ۱۰۰، ۱۳۸۷) کنار می‌آید؟ به گفته بدیو، خدای بازار با خلق هر روزه ابزارهای جدید، رابطه برده و ارباب را قوت می‌بخشد. انبوهی از کالاهای مصرف کردنی و ایجاد میل کاذب در خرید این کالاها. کالاهای تکنولوژیک کم کم جایگاه خدای بازار را تثبیت می‌کنند و بربریت نوین شکل می‌گیرد. زبان تکنولوژی کد و شناسه است.

- نامگذاری

در زبان شناسی اکو، یک واج بر اساس رابطه نوع-رخداد به قواعد و متغیرهای متفاوت نظام نشانه‌ای که به گروهی از خصوصیات بنیادی اشاره می‌کند، در کنار سایر واج‌ها کلمه را ابداع می‌کنند. ابداع کلمه یعنی اینکه تولید کننده نشانه با فقدان یک نوع محتوایی با مشکل چگونه بیان کردن مواجه می‌شود. وضع یک رمزگان به منزله وضع یک رابطه همبسته است. رابطه همبسته بین آفرینش از روی قواعد و آفرینندگی که تغییر دهنده قواعد است حاکم می‌باشد. وقتی رابطه همبسته تازه در حال برقرار شدن است؛ در این صورت تولید کننده واکنش‌های ادراکی نزد گیرنده برمی‌انگیزد. این چگونگی تحریک است که مفهوم نشانه شمایی را به عنوان نشانه طبیعی، انگیخته و قیاسی (تمثیلی) پدید می‌آورد و حاصل نوعی «تأثیر گذاری موضوع بر پیوستار مادی بیان» است. بنابراین، نهایتاً واج‌های آوایی در بدل و در فهرست مترادف‌ها شبیه سازی می‌کنند تا مجموعه هم ارزشها به دست آید^۱.

نامیدن، قبل از مابه‌ازا است. «سیروکاستنسی از» فراگردی بدون ارجاع بیرونی در زبان شکل می‌گیرد. ک ی ف بدون گرامر شکل نمی‌گیرد و فراگرد نامگذاری به واسطه حروفی چون؛ تا، از، است. واژه جدید در ارائه بدیل خلق می‌شود. طبقه بندی و مقوله بندی کردن در زبان نشان از بدیل دارد. کیف بدیل خود کار است؛ این گزاره نیاز به توضیح بیشتری دارد. یعنی در نسبت با هم ذیل نقش فراگرد بصری با اذعان به واقع بودگی در برهم کنشی معنایی واژه‌ها با هم اجتماع زبانی را می‌سازند. فراگرد

^۱ به نقل از امبرتو اکو، نشانه شناسی، ترجمه پیروز ایزدی، چاپ دوم: ۱۳۸۹، نشر ثالث، ۲۷-۳۷.



بصری، کثرتی از اشیاء را جایگزین می‌کند. فراگرد در امتداد، فاصله با اشیاء- شکل، تمایز با اشیاء، مکانمندی- جا و محل اشیا نسبت به یکدیگر در لحظه زمانی خلق واژه را بر عهده می‌گیرد.

زبان ماهیتی اجتماعی دارد، خاستگاه ابداع اهمیت دارد اما این خاستگاه در زبان محاوره‌ای با زبان گرامر متفاوت است. در زبان محاوره یک نظام پیشین زبانی وجود دارد که نزد گویش‌ها مقوله بندی می‌شود و هر یک در عین پیوستگی تفکیک نیز دارد. لوی-استروس آنها را ژرف ساختار می‌نامد (آلتوسر: ۴۶، ۱۳۸۶). البته وی این ژرف-ساختارها را پدیده‌ای فرهنگی می‌انگاشت. در آن صورت این ساختار پیشینی در فرآیند نامگذاری، زبان تمرین نیست. ابداع واژه در زبان، تداومی است. آوا در زبان به جای تکرار و تمرین واج در واژگان نیاز به گفتار دارد. یکی از راه‌های برآمدن آوا در قفس نوشتار تکنولوژی رنگ است. واج‌های رنگی بیشتر تصور را بر می‌انگیزند و از هم ارزی قراردادی- طبیعی فاصله می‌گیرند تا فرآیند ادغام به مجموعه گروه زبانی خود ادامه می‌یابد.

- تولد کد و شناسه (تئولوژی تقارن‌ها و احتمال):

رازگرایی اعداد در نظم گذشته نوعی نظم هندسی ایجاد می‌کرد و برای اعداد خاصیت اعجاب انگیز رازآمیز در حیات انسانی قائل بود. تمایل به شناخت منتهای ذیل نامتناهی به دکارت نسبت داده می‌شود؛ از نظر وی، تصورات بدوی موجود در اذهان ما مانند عدد و هستی با واقعیت قابل انطباقند زیرا که از همان سرچشمه ناشی می‌شوند، و لذا میان ساختار خود این انگاره‌ها و ساختار اشیاء تعارضی وجود ندارد. در نزد وی، میان اندیشه‌های ما و واقعیت، اتحادی وجود ندارد مگر آن اتحادی که هستی خدا به آن‌ها می‌دهد یا در آن به وجود می‌آورد (کاسیرر، ۱۳۷۲: ۱۴۳). از این رو تصور کمال یعنی خداوند در اندیشه دکارت به نامتناهی اشاره دارد.

اما نیوتن، در دهه ۱۶۸۰ به جای استفاده از روش دکارت از روش هندسی استفاده کرد وی روش هندسی را بسیار شکوهمندتر از روش دکارت می‌دانست... که با استفاده از محاسبات جبری به نتایج دست می‌یافت. روشی که در ریاضیات بسیار ملالت بار، پیچیده و فهم پذیر نیست. مفاهیم اصلی نیوتون سه مفهوم بود: جرم، مکان، زمان. هر سه مفهوم قابل اندازه گیری ریاضی بودند. نیوتون بر اساس زمان و مکان حرکت را تعریف می‌کرد. مثلاً سرعت، تغییر مکان در واحد زمان است و شتاب، تغییر سرعت در واحد زمان است. ویژگی‌های ماده، امتداد (در مکان) و استمرار (در زمان) است (هال: ۱۳۹۱: ۲۵۰). ویژگی سوم جرم است که برخلاف سایر تعاریف برحسب کاربرد تعریف می‌شود: جرم هر جسم حاصل ضرب حجم و چگالی آن است.

دکارت با طرح تمایز ذهن از بدن سعی داشت تا به اشکالی که فیزیک نیوتون در بحث جوهر ایجاد می‌کرد پاسخ دهد. زیرا نیوتون در بررسی اشیای بی جان زمان و مکان مطلق فرض می‌کرد با تسری این اطلاق به حوزه اخلاق، مسئولیت اخلاقی فرد در هنگام انتخاب نفی می‌شد. به این ترتیب وقتی دکارت طبیعت روح از ماده، جسم از نفس جدا می‌کند، بدین تفصیل که روح فکر می‌کند و ماده شاغل فضا است و این دو به قدری متباین هستند که هیچ یک از آنها نمی‌تواند در آن دیگری کوچکترین



اثری داشته باشد. بدین نحو آزادی اراده تامین می‌شد. زیرا هنوز گذار کامل اتفاق نیفتاده بود. در این دوران به تاسی از قرون وسطی، «با تمام تنوع‌ها و اختلاف‌ها، فقط یک تصور وجود داشت که محیط بر جمله تصورها و خیال‌های راجع به عالم بود، که آن مرکزیت خدا یا خدامحوری نامیده‌ایم، یعنی نظر و تصویری که برحسب آن تمام امور نسبت به این مبدا یعنی خدا سنجیده می‌شد: همه چیز را خدا بوجود آورده است و بازگشت همه هم به اوست. این فکر کم کم از قرن ۱۲ شرح به تضعیف شدن کرد و در قرن ۱۴ نظر مخالف آن کاملاً قوت گرفت، یعنی امور و طبیعت را بایستی از جهت خود آنها مورد تحقیق و مطالعه قرار داد بدون در نظر داشتن مبدا و معاد آنها» (مهدوی: ۳۰۹، ۱۳۸۰).

در سی سال اول قرن تحولات فیزیکی و تغییر الگوی کیهان‌شناسی ارسطو همانگونه که مطرح شد، بحث نفس و حرکت بحث مهمی در حوزه‌ها محسوب می‌شد.

اما در تعریف دیگر از فکر وی فکر را، جوهری می‌داند که فکر به نحو بی واسطه در آن قرار دارد، و آن را نفس -Mind می‌نامد. من در اینجا واژه نفس را به جای واژه روح -Spirit به کار می‌برم زیرا واژه روح مبهم است و غالباً به امر جسمانی - Corporeal اطلاق می‌شود. و آن جوهری که موضوع بی واسطه امتداد مکانی -extension in space و اعراضی است که مستلزم امتدادند -مانند: شکل -figure، وضع -situation، حرکت مکانی movement in space و نظایر آن جسم body نامیده می‌شود (دکارت: ۱۹۳).

وی در توضیح این تمایزات می‌گوید:

ابتدا نتیجه گرفتم که نفس انسان واقعاً از بدن متمایز است و آن را آسانتر از بدن می‌توان شناخت، دلایلی را می‌دیدم که طبق قواعد منطقی از اصول بسیار بدیهی بدست آمده بود... با همان اصول اساسی به بررسی اشیاء طبیعی پرداختم. ابتدا به مفاهیم یا تصورات هر یک از اشیاء جزئی که در خودم می‌یافتم توجه کردم و هر یک را به دقت از دیگری متمایز ساختم تا همه احکام من بتوانند با آنها هماهنگ باشند. از اینجا دریافتم تنها چیزی که به طبیعت -nature یا ذات - essence جسم تعلق دارد، فقط این است که که جسم چیزی است که طول و عرض و ضخامت دارد و اشکال و حرکات مختلفی به خود می‌پذیرد. همچنین دریافتم که اشکال و حرکات جسم، فقط حالاتی هستند که هیچ قدرتی نمی‌تواند موجب شود که آنها جدا از جسم وجود داشته باشند. و از طرف دیگر، رنگ‌ها، بوها، مزه‌ها و مانند اینها، فقط احساس‌هایی هستند که در فکر من وجود دارند و همان اندازه با جسم فرق دارند که درد با شکل و حرکت ابزاری که درد را ایجاد می‌کند فرق دارد. سرانجام دریافتم که سنگینی، سختی، قدرت گرمادهی، قدرت جذب، قدرت پاک‌کنندگی و همه کیفیات دیگری که ما در اجسام مشاهده می‌کنیم، چیزی غیر از حرکت یا عدم حرکت و شکل و وضعیت اجزای جسم نیستند. ولی چون این نظرات با عقایدی که قبلاً درباره همین چیزها داشتم، بسیار تفاوت داشت، به تامل درباره چیزی پرداختم که موجب شده بود قبلاً اعتقاد دیگری داشته باشم. فهمیدم دلیل اصلی آن این است که از کودکی درباره اشیاء طبیعی احکام مختلفی صادر کرده بودم، مانند احکامی که



در حفظ حیاتی که داشتم وارد آن می‌شدم، سهم بسیاری داشتند و بعد از آن همان آرایی را که قبلاً درباره این اشیاء تصور کرده بودم، نگهداشتم. ولی چون در آن زمان، نفس، اعضای جسمانی را صحیح به کار نمی‌برد و سخت به این اعضاء تعلق داشت، به همین دلیل افکاری مستقل از این اعضاء نداشت و اشیاء را فقط به نحو مبهم درک می‌کرد و هرچند از ماهیت خاص خود آگاه بود و مفهومی از فکر و امتداد داشت، ولی چون دارای هیچ معرفت عقلانی نبود- هرچند صور خیالی از چیزی داشت- فکر و امتداد را یکی محسوب کرد و تمام مفاهیمی را که از امور عقلانی داشت به بدن نسبت داد. ۵۰۵-۵۰۷ بند ۲۹۷، ۲۹۴

اما اعتقاد حکمای قرون وسطی نسبت به طبیعت حامل نگرشی مثبت بود چرا که ایشان طبیعت را بجز صنع خالق و آنچه در آن جز مشیت الهی وجود ندارد، نمی‌انگاشتند. «طبق نظام بطلمیوس، موقعیت و سرنوشت برهم انطباق داشتند، در این نظام انسان بی‌همتا از نظر مکان و مقام در مرکز کاینات قرار داشت. سیارات و کاینات مسیر دایره‌ای را می‌پیمودند و در این طرح فراگیر هر موجودی از کوچکترین تا بزرگترین، منزلت و مقصودی در درجات سلسله مراتب حقیقت داشت. این جهان جهانی قانونمند بود ولی قوانین بیشتر اخلاقی بود تا مکانیکی» (باربور، ۱۳۸۹: ۲۱). نقش دوم کوگیتوی دکارت به انجام خود رسید. نقش دوم کوگیتو در نظام فلسفی دکارت ممکن ساختن تمایز میان نفس و بدن بود که فیزیک دکارت تماماً بر آن مبتنی است (بریه، ۱۳۹۰: ۸۸-۸۷).

دکارت از انتزاعی‌ترین مفاهیم در تدارک نظام فکری خود سود می‌جست و روند عملیاتی شدن این مفاهیم مجرد تا به این حد تجرید واضح نبود که چه سرنوشتی را پیدا می‌کرد. «ترقی امر کمی به امر نامتناهی» در فلسفه هگل به اوج خود رسید. هگل این ترقی را سرازیر شدن کمیت به درون خود می‌دانست در این وضعیت { اندیشه مغلوب و پایانش سقوط یا سرگیجه است. آنچه اندیشه را شکست می‌دهد و سقوط و سرگیجه در پی دارد، جز کسالت باری تکراری نیست که در آن یک حد محو می‌گردد، دوباره ظاهر می‌شود و سپس محو می‌گردد.

بنابراین این متناهی که دکارت در کمی کردن و تجرید در رابطه سوژه- ایزه بنیان نهاد، عقلانیتی را بنیان گذاشت که بر اساس یک "متافیزیک" تقارن‌ها را جایگزین تقدیر و نفس می‌کند. این اساسی‌ترین تغییر در مبنای زندگی ورود این ماشین به زندگی یک انسان مدرن مسلمان است.

- غیاب نفس و مبحث امکان و احتمال در تقارن رویدادها

تقارن‌ها مبنای نظم در روابط خاص راه به تفکری تقدیرگرایانه می‌برند و عدم تقارن‌ها و به ناگهان یک پرتاب تاس و جفت شدن دو رویداد متقارن در انبوهی از شمارگان و وضعیت‌های نامتعارف تصادف، شانس و بخت و اقبال. در پرتاب تاس علیتی وجود ندارد و علیت بر توالی و تقارن دوحادثه با رابطه خاص است که قابلیت استدلال و تحلیل دارد اما در پرتاب تاس و مثال



قمارباز هیچ قاعده منظم و مضبوطی برای درک توالی و تقارن‌ها وجود ندارد مگر ریاضیات احتمال. ریاضیات احتمال راه به سود می‌برد.

در بازی پرتاب سکه و یا پرتاب تاس عقلانیت^۲ توان محاسبه و احتمال پیش‌بینی و برآورد فارغ از سیستم ارزشی و ارزشگذاری. عقلانیت در اینجا یعنی محاسبه در بازی‌های زبانی. کاربرد معمول تقارن در اجتماع در عقلانیت تکنولوژیک و متافیزیک حاصل از آن این است که؛ چگونه دو نقطه متقارن بر اساس تناسب رابطه دونقطه به باورهای متافیزیکی و نظریه‌های فراتجربی غیرقابل فهم منتهی می‌شود.

روند استدلال و استنتاج باید به صورت ذیل باشد تا یک رابطه متقارن همزمان به باوری متافیزیکی ارجاع داده شود:
الف- نظریه همپل با تعیین شرایط اولیه از یک قانون رویداد، پدیده یا واقعیت به وقوع می‌پیوندد. بر این اساس اگر پدیده بر اساس وابستگی به قانون طبیعی و واقعیات پیش‌زمینه‌ای و شرایط اولیه به وقوع بپیوندد قانون‌ها- شرایط اولیه نتیجه می‌دهد تبیین را.

- زبان تکنولوژی: شناسه - کد

بنابر نظر بودریار سه مرتبه از تشابه وجود دارد که:

بدل‌سازی، الگوی غالب در دوره‌ی کلاسیک از رنسانس تا انقلاب صنعتی
تولید، الگوی غالب دوران صنعتی

شبه‌سازی، الگوی غالب در مرحله کنونی است که تحت حاکمیت کد قرار دارد (بودریار: ۴۶۷، ۱۳۹۱ آموزش زبان از آمیزش زبان جدا نیست. زبان خود را می‌زاید و مداماً در حال گسترش است مادام که انسان در هستی‌خانه دارد. شناسه دیگر این نفس را ندارد. به بیان ویتگنشتاین اسطوره «official» «دکارتی بیان رفتارذهنی به ذات غریبی به نام ذهن یا نفس اشاره می‌کنند که به جهت شخصی بودن، غیرمادی بودن و فقط با درون‌نگری شناختی بودن از جسم قابل تمییز است» (ویتگنشتاین، ۱۰۶).

زبان تکنولوژی بر مبنای اینکه ذات یا جوهر ندارد و ساختار زبانی تکنولوژی بر مبنای دوگانه ذهن-نفس نیست بلکه بر هوش - بدن اتکا دارد. رکن سومی که در حوزه تکنولوژی وجود دارد و امکان گفتگوی این دو ساختار را با هم فراهم می‌کند «تخیل» است. در زبان تکنولوژی، تخیل به بازی زبانی رنگ‌ها و کدها تبدیل می‌شود. کد و رنگ ابهام «سر» را می‌ربایند. شناسه و کد، آیا کد و راز در رابطه تقابلی با یکدیگر قرار دارند؟ شناسه، امری است که در ارجاع ظهور می‌یابد. دریدا می‌گوید «با اجتناب از زبانی ماشینی، فنی و غایت‌انگار، دقیقاً به بازیابی تخنه می‌رسیم. اما اکو معتقد است که "کل مسئله را باید از زاویه دیگری مورد بررسی قرار داد» به طوریکه در نسبت،

- دیجیتال در برابر آنالوگ

².Rationality



- اختیاری در برابر انگیزه

و قراردادی در برابر طبیعی لازم است از نوعی رابطه همبسته فرهنگی سخن بگوییم (اکو: ۱۳۸۹، ۳۷-۳۹). به عبارتی، می‌خواهیم از این مطلب این نتیجه را بگیریم که زبان تکنولوژی بی طرف نیست و حتی شالوده شکنی ابقای عمل گرایی است. زبان تکنولوژی در تقارن و اشتقاق از زندگی بشر جدید است. بنابراین ذیل این نگاه، نسبت آدمی با جهان یعنی اشتقاق. اشتقاق، تقارن منتظم شدن طرازهای معنایی - هماهنگی ایده و روش در فرآیند دلالت در جهان است. پس، انسان موجودی «زمانمند» است. تبلور زمانمندی در وضعیت‌های گذرا و ناپایدار زندگی هر روزه اتفاق می‌افتد و در مقابل نا- زمانمندی قرار می‌گیرد؛ زندگی روزمره مرکز قرار می‌گیرد و خلود و جاودانگی و حضور فلسفه اش را در زبان تکنیک به جای ایمان به خلود با پاگان جابه جا می‌شود. پاگان در تکنولوژی، تئولوژی تکنولوژی و هسته اصلی و اساسی است که اتفاقاً نوعی آمیختگی با ریشه‌های دینی در فرماسیون اجتماعی پیدا کرده است. به عبارتی، دین رسانه‌ای شده سرمایه داری، در عمیق‌ترین سطوح مبتنی بر تئولوژی است که با بازار تلفیق شده است.

مابعدالطبیعه بر تقدیر و باور و ایمان در الاهیات استوار است. هنگامی که آدمی از تقدیر سخن می‌گوید، در زندگی خویش اشاره به کلیت و تمامیتی دارد که بواسطه احساس قلبی می‌خواهد با آن یکی شود. «حیات او فقط در ضمن و داخل یک کل و تمامیتی که فراتر از آنست، معنی و جهت می‌یابد» (وال: ۸۶۸، ۱۳۸۰).

در این تقدیر باور فرد با رازگرایی در زندگی او پیوند دارد که مابعدالطبیعه را با گشایش و رازگرایی برای فرد در ایمان معنا می‌کند. آفرینندگی معنا در الاهیات ذیل حضور است و تهذیب و مراقبت. باور نوعی کیفیت ذهنی را یادآور می‌شود که ماهیتاً اسرار آمیز است و اگر تصور ما بعداً به صورت واضحی به ما ارائه شود آن را نمی‌شناسیم. اهمیت این بحث سر هنگامی آشکار می‌شود که بتوانیم دین را به مثابه امر رازآمیز در نظر بگیریم. قبل از توضیح این بحث باید بتوانیم به مفاهیمی که آن را حمایت می‌کنند بپردازیم. یکی از این مفاهیم تقدیر است.

تقدیر که بنیان مابعدالطبیعه است وقتی در جابه جایی با فلسفه امکان و تقارن‌های ریاضی بنیان متافیزیک است که با فیزیک ارتباط دارد؛ سرشت دو پاره‌ای دارد که مستلزم تصلب ذات حقیقت و فهم این ذات است. **تقدیر و اتفاق** در بنیان تعریف صدفه و اتفاق، اعتقاد به وجود نظم در جهان است و ضمن چنین اعتقادی که حیات فردی دوست دارد با تقدیر و سرنوشت کلیتی یگانه بسازد، هنگامیکه، برخی امور غیرقابل پیش بینی باشند می‌گوییم اتفاق رخ داده است. اما به لحاظ فکری، صدفه محل امکان است. صدفه و قرعه که در فلسفه‌های مابعدالطبیعی به ریاضیات احتمال راه می‌برند در بنیان متافیزیک دایه گمشده معنایی در تقارن‌های معنا دهنده است. این جابه جایی و گذر منجر به استعلا سوژه می‌شود. از این رو تئولوژی تکنولوژی با " تقارن و امکان و احتمال " در ریاضیات سرمایه ساخته می‌شود و البته خود یک الهیات دارد که معتقدان خود را دارد.



در معنای مابعدالطبیعه، شناخت در نسبت با شناخت نسبت به خود قرار دارد. این شناخت بیش از هر چیز مفهوم استعداد و اهلیت را دربردارد. اهلیت، وسع است در کسب شناخت خود و به نسبت معرفت داشتن به اله. البته در اینجا برخلاف مفهوم نسبت در فلسفه نوافلاطونی، نسبت اعتبار ندارد بلکه به جای آن نیت قرار دارد. نیت از انیتی بوجود می‌آید که وجهی ارادی دارد حال آنکه نفس در فلسفه نوافلاطونی در غیبت با جهان ساخته می‌شود. از این رو، بر ساختگی امری موهوم تلقی می‌شود و به جای آن جستجو قرار دارد. نوعی سفر «هر چیز را که در جستن آن است خود آن است که هر چیز که در جستن آنی، آنی» (ابن عربی، پیشین، ۶).

پس پرسشگری و جستجو در راه، دین ورزی است. تئولوژی پاگان در مواجهه با دینداری انحرافات این پارادایم را خود را در قالب جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی نشان می‌دهد که به نوعی بحران هویت منجر شده است. بیان ریاضی تقارن‌ها در فلسفه معنای "تقارن و احتمال"، جای جنگ‌های چهره به چهره را به ابزارهای نوینی داده است که کشتار دسته جمعی را در سرزمین‌های مختلف رقم می‌زند. جنگ‌های مذهبی دوباره احیا شده اند. ناآرامی‌هایی در غرب نیز اتفاق افتاده است که حکایت از ناموفق بودن تقلیل دین به رابطه شخصی با خداوند است. در شناخت خود آغازگاه فلسفه این نوع تئولوژی، تحت عنوان «خودت را بشناس»، سه مفهوم در ارتباط با امکان و تقارن یک روایت جدید در دنیای تکنیک مطرح می‌شود:

وقفه (رخداد در چه چیز وقفه می‌اندازد، چه چیز را نگاه می‌دارد؟) وفاداری (وفادار بودن به وقفه حاصل از رخداد چیست؟) و تعیین علایم (آیا نشانه‌ها یا علایمی مرئی برای وفاداری وجود دارد. بازبینی و جست و جوی بنیادین در مقطع مشترک این سه مفهوم تبلور می‌یابد: سوژه‌ی رویه‌ی حقیقت چیست؟ (بدیو: ۱۳۸۶، ۳۹).

تاریخ معنا ساز می‌شود. **رویه حقیقت ساز**، در رویکرد بدیل گفتار رقیب از تلقی ایمان به مثابه امری تاریخی فاصله می‌گیرد و در پیوستگی با زندگی ایمانی، پیام دینی نیاز به فهم نوین دارد زیرا سنت دینی امری تاریخی است نه ایمان. بیان این جمله که ایمان تاریخی است به دور از دو خطای رایج در اندیشه هگل است، خوانش کتاب مقدس به واسطه وحی «صراحتاً با انکشاف نفس (self-development) عقل بشری یکی نیست» و «تاریخ جهانی همچون فرآیندی خودبسنده نیست نیست که امر متعالی را در خود قرار دهد» (گالووی: ۱۸۵، ۱۳۹۰).

هرمنوتیک در شناخت تئولوژی تاریخی زبان دین، در قرائت متن، حرکت جهت دار گشایش، تنظیم کننده سفر متن در زمانی است که متن خود را در گفتگو با شارح قرار می‌دهد. متن کانون معنایی سرگردان ندارد گرچه ما نمی‌توانیم به همه لایه‌های بیانی متن در سطوح مختلف پردازیم، گویی متن جایی پرداخته و سپس در شرح بازسازی می‌شود. این نا- آنجا وحی است. سپس در قالب تناسب با مخاطب به گفتگو در می‌آید. از میان تفسیر و تاویل، شرح را بر می‌گزینیم.

در تاویل وجهی انسان شناختی تاریخی وجود دارد. در میان دو جهان انسان و هستی تنشی وجود دارد که زاده تقدیر و بازی‌های زبانی اراده‌هاست. تقدیر جهان همواره با گشایش، وقت را به تعویق می‌اندازد و حاصل کار انتظار است. انتظار برای گشایش.



از این رو جهان متن، محیطی پدید می‌آورد پر از شکاف و تاللو، پر از عناصر غریب و نشانه‌های پر ناشدنی. انتظار برای گشایش نیازمند نوعی «خضوع» است. از این رو در ساختار زبانی به تاسی از اکو، کتب مقدس در سه دسته به نشانه‌ها می‌پردازند: در سه قالب «شمایل، نشانه، نمایه».

در شمایل این رابطه مبتنی بر شباهت واقعی است نه مبتنی بر رابطه قراردادی. در نمایه این رابطه میان دال و مدلول سببی است. نشانه پیوند میان دال و مدلول است. ما در اینجا بر مفهوم شمایل تکیه می‌کنیم و در رابطه با ایمان می‌گوییم: انتقال از شکل زندگی روزمره تا بیان دینی وحی نیازمند گذار از گسست‌های معرفتی است که در طرازهای معنایی متعدد وجود دارد. اندیشه و ایمان با اعداد هماهنگند. «آن گاه تناول کن با افکار، که به دلخواه می‌گذرند اعداد هماهنگ» (صفوی: ۲۵۸).

این شباهت نیازمند نوعی ورای نگرستن است، صدای وحی در ورای نگرستن محو می‌شود و نوعی شوق و کشش را «در» ایجاد می‌کند تا فاصله شکل زندگی و بیان را پر کند و در فرد جلوه می‌کند.

در واقع در تئولوژی زبان وحی تاریخی در هرمنوتیک، برای کاربست تئولوژی در ریشه‌های زبان دینی در ساحت زندگی روزمره، ما نیاز به نوعی بیان دینی متناسب با شکل زندگی که از توانش³ سازگاری معنی در پر کردن حفره‌های ناخودآگاه متن زندگی اجتماعی داریم. این حفره‌ها در لحظه‌های غافلگیری آدمیان در متن زندگی به سراغ آنها می‌رود. پس دل مشغولی، غافلگیری و سراغ گرفتن نوعی رویکرد فنومنولوژیک به زندگی است.

از این رو در ابتدا ایمان ادعایی ناب در برابر دیگری است، نوعی ادعا در لحظه‌های غافلگیری. اعتقاد نوعی "پیوند زدن، گره زدن یا بستن، وصل کردن، گردآوردن و پیمان بستن است. نوعی تناسب و تقارن به جای تزکیه تهذیب و مراقبه. بنابراین، تکنولوژی از ریشه‌های دینی رویه‌های حقیقتی در جدایی و تمایز تقدیر و باور در تهذیب و مراقبه می‌سازد که زبان خاص خود را دارد. تناسب‌ها، احتمال‌ها، تقارن‌ها و در این تناسب دینی، ایمان راه می‌شود اما نیاز به اخلاق و تزکیه نفس ندارد. بلکه بیشترین گشایش را در درگیری با مسئله ایجاد می‌کند.

نسبت ایمانی یعنی پیوند یافتن افراد در مجموعه. سپس نوبت باور می‌رسد یعنی کشش‌هایی میان یکدیگر در چنگ زدن به زندگی و درگیر شدن با دیگری اما وجدان او معذب است از آفرینش این تئولوژی خودخواسته و تحمیل آن به جهان زندگی که کاربرد در زندگی او ایجاد کرده است. از این رو، هستی سراسر تنش است و تضاد و او مدام سعی در برقراری موازنه نیروهای جهان دارد و این تنها کار خداست. پوسته و معنای جهان در ملحوف تقدیر در برابر تامل آدمی متمرکز می‌شود که دست اندرکار پر کردن حفره‌های ناخودآگاه اجتماعی است. پس در مرحله باور، ایمان امری دوباره اجتماعی می‌شود و نوعی میثاق که به جایگاه رهنمون شدن فرد واثق می‌شود.

³ . competence



فرد در زندگی غافلگیر می شود هنگامی که به سراغ زندگی می رود، واثق می شود و با گواهی صدق دوباره به متن زندگی باز می گردد. از این رو در متن، از «شالوده شکنی، متن، مکمل، تفاوت، راز و غیره می توان استفاده کرد» تا از شالوده شکنی برای پدیده/ایمان نه در احساس گناه یا ترس یا اضطراب در او بوجود می آید. این تئولوژی نتیجه اش ترس، اضطراب و احساس گناه است.

مسئله ادراک و مشکل شناختی حاصل از تفاوت تقدیر در تزکیه نفس با تقارن در بازی های زبانی صدفه و تقارن در ریاضیات سرمایه داری، بحران هویت را در وضعیت اجتماعی ایجاد کرده است. این مسئله شناختی به صورت اضطراب و ترس و احساس گناه خود را نشان می دهد. الاهیات بر پایه تقدیر یک ایمان و اعتقاد و باور بر اساس نوعی از سبک زندگی انسان مسلمان است که ریشه در ادبیات دینی در سنت های به جامانده دارد که با تزکیه تصدیق می شود. ریاضیات احتمال بر اساس صدفه و تقارن معنایی و همپوشانی های معنی بخش در شادی، لذت، نفع و سود که فلسفه سرمایه داری است ابتدا بر زندگی روزمره دارد. این ریاضیات نیاز به تزکیه و مراقبه ندارد.

ادراک و مسئله شناختی در ایجاد ارتباط با این دو نوع تئولوژی که بر اساس ادعای نگارنده تمایز دارد، الاهیات و تئولوژی سرمایه داری را با بحران هویت در کشورهای مسلمان روبرو ساخته است. این تئولوژی در ایجاد شادی، لذت، سود و منفعت جذابیت دارد. مشکل ادراک در معنا و در ساحت درک اتفاق می افتد.

نتیجه گیری :

تئولوژی در دنیای مدرن بر اساس خلق انسان جدید و سبک زندگی با یک متافیزیک مسئله غایت و نظم را در الاهیات دچار مشکل کرده است. در الاهیات غایت و نظم و ایمان، دینداری با ارجاع به تقدیر و شهود تقدیر در حکمت برای فرد مومن آرامش ایجاد می کرد. برای دینداری در دوران جدید اضطراب به جای آرامش به دلیل وجود متافیزیکی است که بر اساس تقارن و احتمال است و این امر از الاهیات سرمایه داری نشات می گیرد. الاهیات سرمایه داری بر اساس رابطه امکان و احتمال و تقارن های آنها درصدد ایجاد یک متافیزیک عقلانی است که بتواند از آنچه در ارجاع به تقدیر در سنت استفاده می شد بهره گیرد. فرد انسانی در زبان تکنولوژی یک کد و شناسه است این اعداد چه نسبتی با او دارند؟ متافیزیک الاهیات سرمایه داری در نسبت با اعداد ریاضی و نسبت زبان و هرمنوتیک ایجاد معنابخشی به زندگی افراد را در پرتو افزایش سود و لذت و شادی دارد. فرد مومن در غیاب گمشده آرامش هر روز به اضطراب و الاهیات سرمایه داری در تقدیر متوسل می شود اما این تقدیر با زندگی او در سنت تفاوت دارد.



منابع :

- ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۲.
- کاسیرر، ارنست. فلسفه روشن اندیشی، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، تهران: چاپ اول ۱۳۷۲، لوک فرتر. لویی آلتوسر. ترجمه امیر احمدی آریان. نشر مرکز. تهران: ۱۳۸۶.
- هال هلزی، تاریخ و فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، سخن، تهران: ۱۳۹۱.
- یحیی مهدوی. پیش سقراطیان. انتشارات خوارزمی. تهران. ۱۳۸۰.
- امیل بریه. تاریخ فلسفه. انتشارات خوارزمی. ۱۳۸۰.
- امبرتو اکو. نشانه شناسی. ترجمه علی دهباشی. ناشر نیکا. تهران: ۱۳۸۹.
- ژان وال. بحث در مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. انتشارات خوارزمی. تهران: ۱۳۸۰.
- صفوی، کوروش. درآمدی بر معنی شناسی. پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی. تهران: ۱۳۸۷.
- آلن بدیو. فلسفه سیاست هنر و عشق. ترجمه صالح نجفی. رخ داد نو. تهران: ۱۳۸۸.

با بررسی آثاری از؛

گالووی: ۱۳۹۰.

بودریار: ۱۳۹۱.

ویتگنشتاین: ۱۳۹۰.

ژاک دریدا: معضل ها، گراماتولوژی، مواضع. ۱۳۹۰.

(www.ukessays.com)